

## از «سلطنت» تا «پادشاهی»؛ تفاوت از زمین تا آسمان

فاضل غیبی

ما ایرانیان باید در این شرایط حساس و تاریخی، تفاوت میان «سیاست‌زدگی» و «سیاست‌ورزی» را درک کنیم. «سیاست‌زدگی» مهم‌ترین زمینه تسلط نیروهای ارتجاعی است که به کمک تبلیغاتی زیرکانه ارکان تسلط خود را بر توده مردم برقرار و استوار می‌کنند؛ تبلیغاتی که می‌تواند از مسلمان «حزب‌اللهی» بسازد و از میهن‌دوست، «فاشیست»!

نخستین گام در سیاست‌ورزی کوشش برای رسیدن به آگاهی هرچه بهتر از «سیاست» به عنوان علمی نوپا است و این ممکن نیست مگر با داشتن آگاهی نسبی از تاریخ و جامعه‌شناسی. بی‌جهت نیست که در کشورهای پیشرفته فقط قشر کوچکی از شهروندان فعالیت سیاسی دارند!

ما، ملت ایران، از دوران انقلاب مشروطه تا به امروز فرصت‌های بسیاری را برای غلبه بر عقب‌ماندگی کشور خود از دست داده‌ایم، بعضاً به این دلیل که تصویری روشن از داشته‌ها و خواست‌های خود نداشته‌ایم. امروزه روز نیز که بزرگ‌ترین خیزش دموکراسی‌خواهی در کشور ما امیدوارانه به پیش می‌رود، ناروشنی‌ها دربارهٔ دو واژه «سلطنت‌طلبی» و «پادشاهی‌خواهی» می‌رود تا به نوبه خود مشکل‌ساز شود. نه تنها واژه‌نامه‌ها این دو واژه را به یک معنی می‌گیرند، بلکه ظاهراً برخی عامدانه هر دو گروه «سلطنت‌طلب» و «پادشاهی‌خواه» را نیز همسان قلمداد می‌کنند تا بتوانند مدعی شوند که هر دو گروه خواستار بازگشت «دیکتاتوری» هستند.

در حالی که تفاوت بسیار بزرگی میان سلطنت‌طلبی و پادشاهی‌خواهی وجود دارد: «سلطان»، هم‌ریشه با واژه عربی «سلطه»، در واقع حاکمی است که یا با زور بر کرسی فرمانروایی نشسته و یا آن را به ارث برده است. «سلطان» بنا به ویژگی‌های شخصی خود ممکن است حتی در راه رفاه جامعه نیز بکوشد، اما از آنجا که خود را تنها فرد شایسته برای حکومت می‌داند، مجبور است دست دیگر شهروندان را از حق مشارکت سیاسی کوتاه کند. در نتیجه ناگزیر به تثبیت دیکتاتوری فردی است، که در سایه آن جامعه از پیشرفت سیاسی و اجتماعی بازمی‌ماند.

اگر دامنه نگاه خود را به دوران ایران پس از اسلام محدود کنیم، می‌بینیم که خلیفه‌های عرب و سلاطین ترک‌تبار در سازگاری با سنت‌های قبیله‌ای و فرهنگ ایلی فرمانروایی می‌کردند و اصولاً روش دیگری را برای کشورداری نمی‌شناختند؛ خاصه آنکه، از یکسو دین حاکم، مسلمانان را به اطاعت از سلطان وامی‌داشت:

«شک نیست که سلطان را اطاعت فرض است. چه او ظل‌الله بر ارض است.» (تحفة الناصریه) (۱)

و از سوی دیگر ملاها «سلاطین» را به خودکامگی تشویق می‌کردند:

«شرط حکمرانی ترساندن قوم است به سختگیری و آزار.» (مشکوة محمدی)

بنابراین متولیان اسلام نه تنها بخاطر دوام استبداد در تاریخ هزار ساله گذشته مسئول‌اند، بلکه امروزه نیز بدون حذف اسلام از حیات سیاسی راه بسوی دموکراسی گشوده نیست.

از سوی دیگر، در دوران پیش از اسلام ما با «روش کشورداری» دیگری روبرو هستیم، که از نیازهای جامعه‌ای شکل گرفته بود که از اقوام گوناگون در سرزمینی بسیار گسترده تشکیل می‌شد. این روش چندان کارآمد بود که آن را باید دلیل اصلی برای دوام درازمدت امپراتوری ایران در مرکز دنیای آن روزگار دانست.

از جمله در «فلسفه سیاسی» ایران گزینش پادشاه از جایگاهی مهم برخوردار بود و در تمامی دوران سه سلسله هخامنشی، اشکانی و ساسانی روش مزبور کمابیش بر جای ماند، زیرا از ضرورتی پایدار ناشی شده بود، یعنی گسترش بی‌همتای امپراتوری و لزوم دفاع از آن در برابر دشمنان «تورانی» در شمال و «رومی» در غرب.

امپراتوری ایران از نزدیک به ۳۶ شاه‌نشین (ساتراپ) مستقل تشکیل می‌شد که هیچ‌یک به تنهایی توانایی مقابله با دو دشمن یاد شده را نداشتند، اما در سایه حکومتی مرکزی می‌توانستند در برابر یورش‌ها و تجاوزات بی‌در پی، هر بار لشگری مناسب فراهم آوردند. بدین معنی «شاهنشاه» فقط یک وظیفه داشت و آن گردآوری پیاپی لشکر و فرماندهی سپاه در دفاع از مرزها بود. زیرا به سبب گسترش ایران‌زمین و تفاوت مهاجمان در شرق (شیب‌خون‌های تورانیان) و حملات سپاه منظم رومیان در غرب، نگهداری از سپاهی یک‌دست و پایدار (Standing Army) که در هر دو میدان برتر باشد، امکان‌پذیر نبود. بنابراین پادشاه («نگهدارنده کشور») می‌بایست هم از سوی شاه‌نشینان پشتیبانی گردد و هم سرداری دلیر و کاردان باشد، و بدین جهت در تمامی دوران پیش اسلام، پس از مرگ پادشاه، از میان شاهزادگان خاندان شاهی (که بدین هدف آموزش و پرورش می‌یافتند) شایسته‌ترین شاهزاده به پادشاهی برگزیده می‌شد.

در درازنای دوازده سده تاریخ شاهنشاهی (صرف‌نظر از استثنائاتی مانند آن مورد که اردشیر فرزند خود شاپور را جانشین خود خواند) پادشاه مجاز نبود تا جانشین خود را برگزیند و طبعاً مجلس مهان همواره می‌توانست شاه برگزیده خود را نیز به سبب بی‌کفایتی برکنار نماید. زیان روش مورد اشاره این بود که هر بار پس از مرگ پادشاه و در مدت زمانی که مجلس مهان، اشراف و «آتشکده» برای رسیدن به توافق نیاز داشتند، کشور در بحرانی سیاسی فرو می‌رفت. (نمونه: پس از آنکه «آذررسی» بعد از چند ماه به دلیل ناشایستگی برکنار شد، از آنجا که بزرگان کشور جانشین مناسبی برای او نیافتند، «شاپور دوم» را هنگامی که هنوز متولد نشده بود، به شاهی برگزیدند و تا آغاز زمامداری او، خود امور را اداره کردند.)

پژوهش در نظام سیاسی ایران باستان نشان می‌دهد، ایرانیان نه تنها تسلیم موقعیت «نامساعد» جغرافیایی و طبیعی کشور نشده بودند، بلکه برای غلبه بر آن در زمانیکه از چین تا روم جز خودکامگی فردی، نظام سیاسی دیگری نمی‌شناختند، گام‌های بزرگی در راه جدایی دولت از دین (۳) و دمکراتیزه کردن زندگی اجتماعی و سیاسی برداشتند. این روند «طبیعی» با پایمال شدن حق حاکمیت ملت ایران از سوی خلفای عرب و سلاطین ترک‌تبار برای ۱۴ سده از پیشرفت بازایستاد، اما در لحظه کنونی تاریخ، پس از گذار ناگزیر از حاکمیت آخوندی امکانی واقعی برای ادامه آن با استفاده از دستاوردهای کشورهای پیشرفته دنیا فراهم خواهد آمد.

بدین معنی ضرورت لحظه است که تفاوت دو واژه «سلطنت» (خودکامگی) و «پادشاهی» (شایسته‌گزینی) را در نظر داشته باشیم و اینک که سیم‌غ آزادگی و خردمندی بر شانه پرتوان نسل جوان ایران نشسته به هیچ شکلی جز «دمکراسی پارلمانی» در راستای میراث فرهنگی ایران و همچنین با استفاده از آخرین دستاوردها و تجربیات دمکراسی در دنیا بسنده نکنیم. این حق بنیادین تک‌تک ایرانیان است که از همه‌گونه حقوق دمکراتیک برخوردار باشند و با رفتار به وظایف شهروندی خود در راه نوسازی ایران بکوشند.

وگرنه مانند دیگر کشورهای منطقه، در راه «بهار عربی» گام خواهیم نهاد، و همانند آنها به سبب کمبود تجربه در دمکراسی در نهایت از «جمهوریت» به «سلطنت» خواهیم رسید.

(تجربه «بهار عربی» و به‌گل نشستن جنبش دمکراسی‌خواهی در منطقه، هشدار سخت است. زیرا جنبش مزبور که در تونس آغازید، در کشورهای منطقه به بزرگ‌ترین امیدها دامن زد. اما پس از ده سال حتی در این آخرین کشور

بجامانده نیز، ناکارآمدی حکومت و بحران اقتصادی از یک سو و بی‌اعتنایی مردم نسبت به دموکراسی از سوی دیگر، چنان است که در انتخابات اخیر مجلس کمتر از ۹ درصد شهروندان شرکت کردند. در این انتخابات احزاب شرکت نداشتند و برای ۱۶۱ کرسی ۱۰۵۵ نفر کاندید شده بودند! در سوی دیگر، رئیس‌جمهور، «قیس سعید»، که محبوب نسل جوان بود به بهانه کوشش برای غلبه بر بحران، قدم به قدم نهادهای دموکراتیک را تعطیل کرده است. وی با گرفتن حق تعیین وزرا از مجلس، کابینه را دست‌نشانده خود کرد، با اخراج ۵۷ قاضی رده بالا، عملاً استقلال قوه قضاییه را از میان برد، و در نهایت تونس را با تحقق خواسته‌های حزب پرنفوذ «النهضة» شتابان به سوی «جمهوری اسلامی» به پیش می‌برد.

در این میان باید دقت کرد، که کشورهای «سلطنتی» اروپا به هیچ وجه نمی‌توانند الگوی ما باشند. زیرا پیشرفت در آنها نه ناشی از «نظام سلطنتی»، بلکه پیامد گذار جامعه به مدرنیته بوده است. شهروندان این کشورها پس از آنکه خودکامگی «سلطنت» را لگام زدند، خاندان شاهی را به صورت نماد زنده هویت تاریخی نگه‌داشتند.

بنابراین اگر بخواهیم از تجربه «بهار عربی» و همچنین نوسازی دموکراتیک در کشورهای فاشیسم‌زده اروپا (مانند آلمان، اتریش، اسپانیا و ایتالیا...) بهره‌بریم، ضرورتی مهم می‌نماید، که نهادی مورد بزرگداشت و مهر همه ایرانیان پاسدار دموکراسی باشد. مجلسی از نخبگان و خدمتگزاران به ایران به نام «مجلس مهان» به‌گزینش مستقیم شهروندان می‌تواند چنین نهادی باشد. در این صورت برای زدودن خاطره دیرپای استبداد سلطنتی و پاسداشت میراث فرهنگ ایرانی، «مجلس مهان» سخنگویی را به جایگاه «پادشاه» برمی‌گزیند که تنها یک وظیفه دارد و آن پاسداری از دموکراسی است.

(۱) هما ناطق، سرآغاز اقتدار اقتصادی و سیاسی ملایان، الفبا، ج ۲، ص ۵۴.

(۲) هما ناطق و فریدون آدمیت، افکار اجتماعی و سیاسی و اقتصادی...، نوید، ص ۱۵

(۳) ن.ک.: «دین خدای رنگین‌کمان» / <https://www.iran-emrooz.net/index.php/politic/more/104964/>